

شرایط و اوصاف قاضی در منابع فقهی با تأکید بر آثار آیت الله محسنی (ره)

سید امین الله رزمجو*

چکیده

اوصاف و شرایط قاضی از موضوعات مورد اهتمام جدی در منابع شرعی است. از آنجا که منصب قضاوت، ارزش والایی در فقه اسلامی دارد، مستلزم وجود ویژگی‌های ظریف و دشواری برای قاضی است. بنابراین برای بهبود جایگاه دستگاه قضا و بیان ارزش و اهمیت آن، وجود شرایط خاصی را در نظر گرفته‌اند. در نظر اسلام، منصب قضا در میان دیگر مناصب‌ها، شاه‌کلیدی در میان جامعه برای حل مشکلات فقهی و حقوقی است. در این تحقیق که با روش تحلیلی-توصیفی نوشته شده، شرایط لازم قاضی در فقه اسلامی، اثبات هر کدام از اوصاف با اسناد و استدلال کافی و نیز دلایل وجود و لزوم آن شرایط و اوصاف برای قاضی تحلیل و بررسی می‌شود. سؤال اصلی این تحقیق این است که اوصافی که شریعت برای قاضی تعیین کرده، در اندیشه و آثار آیت الله محسنی (ره) چگونه بازتاب یافته است؟ یافته‌های تحقیق این است که از نظر شریعت اسلامی و دیدگاه فقهای قدیم و معاصر، به ویژه فقیه فقید آیت الله محسنی (ره)، اوصاف کمالی مانند بلوغ و عقل و عدالت و علم و اجتهاد، مهم‌ترین اوصاف قاضی است که برخی مورد اتفاق فقها، ولی برخی دیگر مورد اختلاف آنان است.

کلید واژه‌ها: قضاوت، قاضی، اوصاف قاضی، فقه اسلامی، آیت الله محسنی (ره).

مقدمه

با توجه به اهمیت بحث قضا و جایگاه آن در حل و فصل دعاوی و اختلافات اجرای احکام و تأمین امنیت در جامعه، از نظر اسلام ویژگی‌هایی برای احراز منصب قضاوت در قاضی شرط شده است. اشتراط این صفات را می‌توان از طریق آیات، روایات، اجماع، عقل و سیره عقلا تحلیل و بررسی کرد. اسلام قضاوت را جزو سمت‌های انبیا می‌داند و تصدی آن را به راحتی از سوی هرکس اجازه نداده است. در نظام قضایی، وقتی جامعه و افراد از قضاوت سالم و عادلانه بهره‌مند است که قاضی اوصاف تعیین شده از سوی شریعت اسلامی را داشته باشد. به عنوان نمونه قاضی باید دارای صفت عدالت باشد تا بتواند در صدور حکم، حقوق طرفین دعوا را بدون تأثیرپذیری از موقعیت و جایگاه صاحبان مناصب و قدرت رعایت کند. امروزه در بسیاری از جوامع، حقوق افراد ضعیف جامعه بدون پشتوانه سیاسی و به دور از دستگاه قدرت و حکومت، پایمال می‌شود. در عوض افراد زورگو و همسوبا نیروهای سیاسی، قضات ثارنوالی و مأمورین تحقیقات و حتی قضات محاکم را مجبور می‌کنند تا برخلاف تعهدی که سپرده‌اند، به نفع آنان حکم صادر کنند حتی اگر حق با آنان نباشد. لذا قضات باید حمایت شوند تا در صدور حکم و قضاوت احساس امنیت کنند و در نتیجه نهاد قضایی سالم و مقتدری، قاضیان دارا اوصاف و شرایط لازم و جامعه عاری از حق‌کشی و ستمگری داشته باشیم.

درباره صفات قاضی تحقیقاتی صورت گرفته و دیدگاه فقهای اسلامی بررسی شده است، ولی رویکرد این تحقیق بررسی دیدگاه فقها راجع به اوصاف قاضی با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله محسنی (ره) است. ضرورت بحث از اوصاف قاضی با توجه به هدف ما از احراز اوصاف قاضی در امر قضاوت مشخص است. وقتی اهمیت آن را خوب می‌توان تبیین کرد که دستگاه قضا برای تصدی مقام قضاوت کسی را برگزیند که دارای اوصاف مذکور در منابع دینی است.

۱- مفهوم شناسی

۱-۱. معنای لغوی

قضا به معنای حل یک امر قولی یا فعلی آمده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۴). برخی گفته‌اند قضی بر حکم یا حکم کردن و قضا بر اجرای آن حکم اطلاق می‌شود (ابن فارس،

۱۴۰۴: ۹۹). کلمه قضاء با مد و قصر خوانده شده است و به معنای فیصله دادن به امری استعمال شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۶). قضا را به این دلیل قضا نامیده‌اند که قاضی با فیصله کردن موضوع مورد نزاع، قضیه را تمام می‌کند. بنابراین قاضی کسی است که وظیفه قضاوت را به عهده داشته و نزاع‌ها و خصومت‌ها را حل و فصل می‌کند.

۱-۲. معنای اصطلاحی

الف- قاضی در اصطلاح فقه، کسی است که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع، فصل خصومت نماید (معین، ۱۳۹۸: ۳۴۴). از نظر این نویسنده معنای اصطلاحی و لغوی قاضی یکی است.

ب- قضا در اصطلاح عبارت است از «ولایت بر حکم شرع برای کسی که دارای اهلیت و شایستگی فتوا پیرامون جزئیات قوانین شرعی است» (کاظمی، بی تا: ۲۳). صاحب جواهر می‌گوید: «شاید مراد فقها از ذکر واژه ولایت در تعریف قضا -باینکه روشن است قضا به معنی ولایت نیست- بیانگر این واقعیت است که قضاوت صحیح، مرتبه‌ای از مراتب ولایت بوده و شاخه‌ای از شجره ریاست عامه‌ای است که برای پیامبر ﷺ و جانشینان معصوم آن حضرت، مقرر شده است» (نجفی، ۱۴۰۴: ۹). قضاوت از جمله تکالیف شرعی است؛ زیرا ایجاد نظم در جامعه بشری و حفظ نگهداری جامعه متوقف بر قضاوت صحیح و عادلانه است. از طرف دیگر هر جامعه‌ای ممکن است گرفتار ظلم و ستم شود. بنابراین آن جامعه ناگزیر از حاکمی است که داد مظلوم را از ظالم بگیرد (ر.ک. عاملی شهیدثانی، ۱۴۱۰: ۶۳).

۲- اهمیت و جایگاه مقام قضا در اسلام

از نظر مکتب اسلام مقام و جایگاه قضاوت از اهمیت بالایی برخوردار است. قرآن کریم و روایات، دلیل روشن بر جایگاه مهم قضاوت در حل منازعات و دعاوی است. اگر قاضی در جامعه برای حل و فصل اختلافات با روش درست و مطابق با معیارهای دینی عمل کند، جلوسبب بسیاری از مشکلات قضایی مردم گرفته می‌شود. اینک به مواردی از آیات و روایات مرتبط با بحث می‌پردازیم:

۲-۱. اهمیت مقام قضا از دیدگاه قرآن

الف. «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاتَّخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُ أَنْ مَا يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»؛ (مائده: ۴۹) میان مردم حکم کن، پیرو خواهش های آنان مباش و از آن ها بر حذر باش که مباداتورا از آنچه به توحی شده و از داوری به حق، بازدارند و گمراهت کنند.

ب. «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»؛ (ص: ۲۶) ای داوود! ما تورا در زمین خلیفه قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن.

اهمیت مسئله قضا در اسلام تا آنجا است که حتی به اراده شخص پیامبر و گذار نشده، بلکه ایشان موظف است در کار قضاوت پیرو ارشادات الهی و مجری حق و عدالت باشد.

۲-۲. اهمیت مقام قضا در روایات

الف- اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که امیرمؤمنان علیه السلام به شریح فرمود: «یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی...»؛ ای شریح! جایی نشسته ای که در آن جایگاه جز پیامبر یا وصی او نمی نشیند (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۷).

بر اساس مفاد این روایت، کرسی قضاوت محل جلوس پیامبر و اوصیای معصوم وی است و قضاوت از مناصب مختص آنان است. بدیهی است که می توانند آن را به هر که واجد شرایط و اهلیت قضاوت باشد، واگذار نمایند.

ب- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید. «لسان القاضی بین جهرتین من نار حتی یقضی بین الناس فاما فی الجنة واما فی النار» (مجلسی، ۱۴۱۰: ۶). زبان قاضی در میان دو شعله آتش قرار گرفته تا این که میان مردم داوری کند. پس (اگر عادلانه حکم کند)، جایگاهش بهشت است و (اگر از روی ستم و به ناحق قضاوت کند) در جهنم خواهد بود.

از این دو روایت درمی یابیم که مسئولیت قضا بسیار خطیر است و هر کسی نمی تواند مقام قضاوت را به عهده بگیرد و درباره اموال و نفوس و اعراض و نوامیس بندگان خدا قضاوت کند. بلکه علما و فقهای پرهیزکار و صالحان متقی می توانند این مقام مهم را احراز کرده و به حق قضاوت کنند.

۳- حکم تصدی مقام قضا

فقه‌های اسلامی معتقدند که استحکام جامعه بشری و نظام نوع انسانی بر مسئله قضاوت متوقف است. حاکم وظیفه دارد که ظلم را ریشه‌کن کند، حق مظلوم را از ظالم و جلو تضييع حقوق افراد جامعه را بگیرد و در صورت پايمال شدن حقوق مردم، دادرسی کرده و حقوق مردم را برگرداند. ابن ادریس حلی و برخی فقه‌های دیگر می‌گویند:

قضاوت در میان مسلمین جایز و گاهی واجب است. در صورتی قضاوت واجب است که حل و فصل دعاوی به قاضی معین متکی باشد و بدون اقدام او امر قضاوت به زمین بماند. اما در صورتی قضاوت متعددی دارای اهلیت برای قضاوت موجود باشد، تصدی مقام قضاوت مستحب است (حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۲). قضاوت برای کسانی که صلاحیت چنین مقامی را دارند، واجب کفایی است (عاملی، ۱۴۱۰: ۶۲).

بنابراین قضاوت و رسیدگی در زمان حضور امام علیه السلام بر فقها واجب کفایی است و گاه بر آن‌ها تعیین پیدا می‌کند. لزوم قضاوت از امور حسبیه است. حسبیه اموری است که شارع مقدس نسبت به آن‌ها را اجازه همالتمی دهد. قضاوت برای حفظ نظم اجتماع و نوع اجتماع انسانی لازم و ضروری است. در تمام اعصار، نوع جامعه انسانی به گسترش عدالت نیاز داشته است. پس قضاوت و رسیدگی به دعاوی و ریشه‌کن کردن ظلم از جامعه در تمام اعصار وابسته به اجرای عدالت و انجام قضاوت‌های عادلانه است.

۴- اقسام قاضی

۴-۱. قاضی منصوب

قاضی منصوب کسی است که از طرف امام علیه السلام مأمور به قضاوت شده است؛ یعنی امام علیه السلام او را دارای صلاحیت برای تصدی مقام قضاوت می‌داند و از همین جهت برای انجام امر قضاوت او را نصب می‌کند (حلی، ۱۴۱۰: ۶۸). ثبوت ولایت قاضی، منوط به اذن از امام علیه السلام است (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۷۱ و ۱۱)؛ زیرا عموماً در باب قضا دلالت بر این دارد که تصدی مقام قضاوت، مقید به اذن امام علیه السلام است. به این دلیل که مقام قضاوت در واقع منصبی است مخصوص اشخاص معصوم و کسی که با اجازه معصوم در این جایگاه قرار بگیرد؛ مانند فقیه جامع الشرایط که به حکم عام در این جایگاه قرار دارد (نجفی، ۱۴۰۴:

۱۷). البته گاه نصب قاضی از طرف امام در حالت حضور و بسط ید امام علیه السلام و گاه در حالت غیبت و عدم بسط ید است (کاظمی، بی تا: ۶۳). در صورت حضور، بر امام معصوم علیه السلام لازم است که در شهرهای خالی از قاضی، افرادی را به عنوان قاضی نصب نماید. در صورت غیبت و عدم بسط ید، قضاوت فقیه عادل جامع شرایط، به دلیل اذن عام و نصب عامی که مستفاد از خبرایی خدیجه و غیر آن است، نافذ است (حرعاملی، بی تا: ۴). پس گاهی امام علیه السلام نصب قضات را به طور خاص انجام می دهد. بدین معنا که امام علیه السلام اشخاصی مانند زراره، محمد بن مسلم، ابی بصیر و باقی صحابه ای که جامع شرایطند را به عنوان قاضی منصوب می کند و گاه نصب امام به صورت عام و با عبارت «اجعلوا بینکم رجلا ممن قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته، قاضیا» با یک دستور است. در نتیجه هرکسی که دارای ویژگی های مذکور در کلام امام علیه السلام را داشته باشد، از طرف امام به مقام قضاوت منصوب شده است (مجلسی، ۱۴۱۰: ۶).

۲-۴. قاضی تحکیم

از اقسام قضاوت که در فقه مورد بحث قرار گرفته، قاضی تحکیم است. در اصطلاح فقها قاضی تحکیم به این نحو تعریف شده است که اگر طرفین دعوی برای حل و فصل اختلافات با توافق هم، فردی را به عنوان داور انتخاب کنند و تعهد بدهند که آنچه را وی حکم کند، بپذیرند. به شخص مورد تراضی و توافق طرفین، قاضی تحکیم گفته شده است. لازم به ذکر است که قاضی تحکیم باید تمام شرایط قاضی منصوب را داشته باشد، ولی اجازه از طرف امام معصوم علیه السلام برایش لازم نیست.

۵- ویژگی های قاضی در فقه اسلام

۱-۵ بلوغ

اولین ویژگی قاضی، بلوغ است و اکثر فقها نسبت به این شرط، ادعای اجماع کرده اند. البته در کلام اکثر فقهای متقدم، عین این شرط وجود ندارد، بلکه آنچه آن ها بدان تصریح کرده اند، مطلق کمال است. لذا اگر بگوییم مراد آن ها از کمال، بلوغ و رشد است، در این صورت تمام فقها (متقدم و متأخر) در این ویژگی متفق القول هستند. لذا این شرط برای قاضی، مسلم می شود. طبق نظر آیت الله محسنی (ره)، بلوغ برای قاضی شرط است به این

دلیل که در روایت تعبیر رجل شده و در مصطلح عرب‌ها رجل بر غیر بالغ قابل اطلاق نیست (ر.ک. محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۲). از این رو، بلوز یک سلسله داله‌های اعتباری دارد که به شرح فوق است.

الف - کتاب

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ ﴿یوسف ۲۲﴾ چون یوسف به سن رشد و کمال رسید، او را مسند حکم فرمایی و دانش عطا کردیم و این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. تعبیر آیه شریفه به بلوغ و رشد رسیدن، به سن اطلاق می‌شود که فرد از نظر جسمی و سنی به حد کمال رسیده باشد یا از مرحله کودکی عبور کرده و به نوجوانی و جوانی رسیده باشد. بنابراین اعطای حکم و علم و تصرف در اموال مشروط به بلوغ و رسیدن به رشد شده است. رسیدن به منصب قضا، ولایت و سلطه داشتن بر جان و مال مردم، مسلماً مبتنی بر این است که شخص به حد بلوغ و رشد رسیده باشد.

ب - سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ارفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتى یحتلم و عن المجنون حتى یفیک و عن النائم حتى ینتبه؛ تکلیف از سه کس برداشته شده است: از کودک تا به بلوغ برسد، از مجنون تا به حال عادی برگردد و از شخص خواب تا بیدار شود» (بیهقی، بی تا: ۶، ۵۷).

بنابراین از آنجاکه زمان شروع تکلیف و شرط ضرورت احکام شرعی، بلوغ است، تصدی مقام قضا و حکم تکلیفی زمانی بر فرد واجد شرایط لازم می‌آید که شخص، علاوه بر سایر شرایط، بالغ و رشید هم باشد. شهید ثانی در این باره می‌گوید:

یکی از شرایط قضاوت، بلوغ است؛ زیرا صبی هیچ‌گونه ولایتی بر خودش و بر غیر خودش ندارد و قول صبی برای خودش و غیرش نافذ نیست. قضا، از باب ولایت بر حکم است. پس شرعاً برای کسی خواهد بود که اهلیت فتوا دارد و حال آنکه صبی از این اهلیت برخوردار نیست (عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۶۲).

ج- اجماع

سومین دلیل اعتبار شرط بلوغ در قاضی، اجماع فقها است. اکثر فقها در این مورد ادعای اجماع کرده‌اند. البته قدما تصریح به بلوغ نکرده‌اند، بلکه سه شرط را برای قاضی لازم دانسته‌اند که عبارت است از علم، عقل و کمال که ظاهراً مقصود آن‌ها از کمال، همان بلوغ است.

۲-۵ عقل

تمام فقها عقل را برای قاضی لازم و ضروری می‌دانند. بنابراین با این قید، قضاوت دیوانه و سفه نافذ نخواهد بود (ر.ک. محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۲). در اصل مسئله هیچ اختلافی نیست؛ اما در مورد افرادی که گاه در حالت صحت و سلامتی به سر می‌برند و گاه در حالت جنون (مجنون ادواری)، اختلاف نظر هست. عده‌ای قضاوت این افراد را در حالت صحت و سلامتی، نافذ می‌دانند؛ اما عده‌ای دیگر از فقها قضاوت آنان را چه در حالت صحت و سلامتی و چه در حالت جنون نافذ نمی‌دانند. از این رو، این مورد نیز دارای یک سلسله ادله‌های اعتباری به شرح زیر است.

الف- سنت

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «اما علمتان القلم یرفع عن ثلاثة: عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یفیک و عن النائم حتی یرقیظ» (حر عاملی، ۱۴۱۰: ۳۲). آیا نمی‌دانی که قلم (تکلیف) از سه گروه برداشته شده است؟ از کودک تا به بلوغ برسد، از مجنون تا به حال عادی برگردد و از شخص خواب تا بیدار شود.

پس دیوانگان به دلیل حدیث رفع، صلاحیت برای خطابات شرعی را ندارند و یقیناً صلاحیت برای تصدی منصب قضا را نیز نخواهند داشت؛ زیرا از شرایط ضروری قاضی، عقل است.

ب- اجماع

عمده دلیل فقها برای اعتبار عقل در قاضی، اجماعی است که نقل کرده‌اند؛ زیرا تمام فقها اعم از قدما و متأخرین، این شرط را لازم و ضروری دانسته و به آن تصریح کرده‌اند

(محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۲). علاوه بر اجماع، بنای عقلا نیز بر لزوم این شرط دلالت دارد؛ زیرا عقلادر تمام جوامع بشری بر این امر هم نظرند که افعال و اقوال افراد فاقد عقل، ارادی نیست، لذا اعتباری ندارد. پس موضوعات مهم مانند تصدی مقام قضاوت که از اهمیت بالایی برخوردار است به طریق اولی، عاقلانه نخواهد بود (همان).

۳-۵ ایمان

یکی دیگر از اوصاف قاضی، ایمان است. بدین معنا که قاضی معتقد به دین و مسلمان باشد. با توجه به این شرط، قضاوت غیر مؤمن نافذ نیست. از این شرط استفاده می‌شود که مسلمان فاسق نیز حق قضاوت ندارد. نظر آیت الله محسنی (ره) این است که با توجه به روایات زیادی که در موضوع وجود دارد، ایمان در قاضی شرط است، ولی حکومت اسلامی می‌تواند غیر مؤمن را نیز به منصب قضا نصب کند؛ چون دلیل بر منع وجود ندارد (ر.ک. محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۳). کسانی که ایمان را در قاضی شرط دانسته‌اند، به دلایلی استناد کرده‌اند که در ذیل بررسی می‌شود.

الف- کتاب

قول خداوند متعال که فرمود: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (نسا: ۱۴۱) خداوند هرگز برای تسلط کافران بر اهل ایمان، راهی قرار نداده است. اشتراط ایمان در قاضی، قیدی است که کافرو فاسق را خارج می‌کند. از آنجا که تعزیر و اجرای حدود و فصل خصومت، راهی برای اعمال ولایت است، چنین راهی را خداوند برای غیر مؤمن قرار نداده است.

ب- سنت

کلام امام علی علیه السلام که فرمود: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیکم» (حرعاملی، ۱۴۱۰: ۱۰۱). اما، درباره مسائلی که پیش خواهد آمد، به کلام راویان احادیث ما مراجعه و از آن‌ها سؤال کنید؛ زیرا آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر شما هستم.

این کلام امام دلالت بر اعتبار شرط ایمان در قاضی دارد؛ زیرا اعطای حجت سزاوار

فاسق نیست، بلکه مستفاد از آن ایمان است.

ج- اجماع

در کتب فقها عباراتی مانند موضع وفاق، لاریب فیه، بلاخلاف اجده فی شیء منها، به چشم می خورد که مستفاد از آنها، اتفاق و اجماع فقها، برای اعتبار ایمان در قاضی است. در کتاب القضاء والشهادة آیت الله محسنی (ره) نیز به این دلیل اشاره شده است (ر.ک. محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۳). شهید ثانی نیز می گوید: «اگر منظور از ایمان اسلام باشد، پس اشتراط ایمان در قاضی بسیار واضح است؛ زیرا کافر صلاحیت حکم دادن و فصل خصومت را ندارد و مسلمانان نمی توانند از او تقلید کنند و مطابق حکمش عمل نمایند» (عاملی، ۱۴۱۰: ۶۲). اما، اگر منظور از ایمان، معنای اخص به تعبیر قرآن کریم کسی که نور ایمان در قلب او است، باشد و این سبب شود که جلو قضاوت های فاسقانه و نادرست فرد را بگیرد، پس می توان گفت غیرمؤمن، صلاحیت حکم دادن ندارد، حکمش قابل اجرا نیست و مؤمنین نباید در اجرای حکم از او پیروی کنند. بنابراین قرار گرفتن افراد فاسق در جایگاه قضاوت درست نیست. دلیل این ادعا این است که با توجه به منابع دینی، خبر افراد فاسق اعتبار ندارد، شهادتشان پذیرفته نمی شود، پس به طریق اولی قضاوتشان هم قابل پذیرش نیست.

۴-۵ عدالت

اکثر قریب به اتفاق فقها، وصف عدالت را برای قاضی شرط دانسته اند. برای اثبات شرط عدالت در قاضی، برخی به روایات و اجماع فقها استناد کرده اند که در ذیل بررسی می شود. «عدالت برای قاضی شرط است به دلیل اجماع و فحوی ممنوعیت شهادت افراد غیر عادل» (محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۳). با توجه به موارد ذکر شده، این مورد نیز دارای ادله های اعتباری زیر است.

الف- سنت

روایت سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام که می فرماید: «اتقوا الحكومة، فان الحكومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی» (حر عاملی، ۱۴۱۰: ۸).

مستفاد از این روایت، این است که منصب و جایگاه قضاوت، جایگاه پیامبر و جانشینان او است. حکومت، ولایت و نیز قضاوت از مناصب خاص است. پس کسی در این منصب قرار می‌گیرد که واجد شرایط قضاوت باشد و صلاحیت قضاوت را داشته باشد. از نظر معصومین علیهم‌السلام کسانی حق قضاوت دارند و می‌توانند در این جایگاه بنشینند که واجد شرایط قضا مانند علم و عدالت و... باشند.

ب- اجماع

مرحوم شیخ طوسی می‌گوید: «دلینا اجماع الفرقة بل اجماع الامة...» (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۷). در این عبارت شیخ طوسی برای شرط عدالت در قاضی، ادعای اجماع شده است.

۵-۵ طهارت مولد

طهارت مولد، در اصطلاح فقه به همان معنایی است که اهل لغت در کتاب‌های لغت معنی کرده‌اند؛ حلال زاده بودن. «طهارة المولود للاجماع المنقول و فحوی ما دل علی المنع من شهادته و امامته فتدبر» (محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۳).

از این رو، تنها دلیلی که بر اشتراط طهارت مولد، در قاضی دلالت می‌کند و فقها به آن استناد کرده‌اند، اجماع است. البته اعتبار این شرط در قاضی، در میان فقهای متأخر شهرت یافته است؛ اما قدما به چنین شرطی تصریح نکرده‌اند. به همین دلیل صاحب جواهر معتقد است که به مقتضای عمومات ادله، گفته است دلیل بر اینکه (فرزندان نامشروع) حق تصدی مقام قضاوت را نداشته باشند، نداریم. علاوه بر این، عمومات ادله دلالت بر جواز قضاوت چنین افراد می‌کند. به همین جهت، پس از بررسی کلام فقهای متأخر به این نتیجه می‌رسیم که در میان آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای این شرط را از شرایط صحت و نفوذ حکم قاضی نمی‌دانند و قضاوت کسانی را که طهارت مولد ندارند، لازم و نافذ می‌دانند؛ اما در مقابل عده‌ای دیگر از فقهای قضاوت چنین افرادی را صحیح و نافذ نمی‌دانند و دلیل آن‌ها اجماعی است که ادعا کرده‌اند. ولی به نظر می‌رسد که این دلیل از دلایل معتبر نباشد؛ زیرا در کلام متقدمان چنین شرطی وجود ندارد. این شرط فقط در میان عده‌ای از متأخران شهرت یافته است.

۵-۶ علم و اجتهاد

یکی دیگر از شرایط قاضی، علم است و مراد فقها از علم، اجتهاد و قدرت استنباط احکام از منابع علمی و معتبر فقهی و حقوقی است. چنانکه بعضی از فقها به آن تصریح کرده‌اند؛ «اکثر فقها از جمله آیت الله محسنی (ره) شرط علم داشتن را با توجه به مستندات قرآنی و روایی مطرح کرده‌اند» (محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۵). برای اعتبار شرط اجتهاد در قاضی ادله متعددی از آیات و روایات وجود دارد که اینجا به یک آیه و یک روایت بسنده می‌شود.

الف- کتاب

قال الله تعالى: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (مائده: ۴۷) هرکس به آنچه نازل شده، حکم نکند، فاسق است. از این آیه استفاده می‌شود که حاکم برای پرهیز از کفر و فسق و ظلم، باید عالم به «ما انزل الله» باشد تا بتواند بر اساس آن، حکم کند. پس علم به احکام الهی، شرط حکومت و قضاوت است.

ب- سنت

حضرت امام صادق علیه السلام: «القضاء اربعة، ثلاثة في النار وواحد في الجنة: رجل قضى بجور و هو يعلم، فهو في النار، ورجل قضى بجور و هو لا يعلم انه قضى بجور فهو في النار، ورجل قضى بالحق و هو لا يعلم فهو في النار، ورجل قضى بالحق و هو يعلم فهو في الجنة» (حرعاملی، ۱۴۱۰: ۱۱). این روایت قضاوت را به چهار گروه تقسیم کرده که سه گروه آنان در آتش و یکی در بهشت هستند:

دسته اول: قضاتی که به جور و ستم حکم می‌کنند، در حالی که به کار خود عالم هستند، این گروه قطعاً در آتش هستند؛

دسته دوم: کسانی هستند که به جور و ستم حکم می‌کنند، در حالی که نمی‌دانند؛ یعنی به قضاوت نادرست خود علم ندارند. این‌ها هم در آتش‌اند، شاید به این دلیل که با لابلایی‌گری و بدون دقت به درستی و نادرستی کارشان، اقدام می‌کنند؛

دسته سوم: قضاتی که به حق حکم می‌کنند، ولی بدون آگاهی از صحت کار خود؛ یعنی بر اساس علم قضاوت نمی‌کنند و مطمئن به صحت عمل خود نیستند؛

دسته چهارم: کسانی هستند که به حق حکم می‌کنند و با علم و آگاهی به صحت

رفتارشان اقدام کرده‌اند، ناآگاهانه و جاهلانه نبوده است، چنین افرادی در بهشت هستند. این روایت می‌رساند که کرسی قضاوت، محل جلوس کسانی است که براساس علم حکم می‌کنند؛ کسانی که احکام الهی را می‌دانند و برطبق ما انزالله قضاوت می‌کنند. پس علم قاضی، شرط نافذ بودن حکم است و جهل او به حکم عذر موجه نیست. در نتیجه تمام فقها (متأخر) علم را در قاضی معتبر دانسته‌اند و مراد آن‌ها از علم، اجتهاد است. اگرچه در نوع اجتهاد قاضی، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد عده‌ای معتقدند که قاضی باید مجتهد مطلق باشد و عده‌ای قضاوت مجتهد متجزی را نیز نافذ می‌دانند. صاحب جواهر می‌گوید:

آنچه از کتاب و سنت استفاده می‌شود، این است که قضاوت براساس علم و آگاهی، صحیح و نافذ است و کسی که عالم به مسائل قضاوت است و براساس آن‌ها حکم می‌دهد، مصداق روایات خواهد بود، چه از طریق اجتهاد، این علوم را فراگرفته باشد و چه از طریق تقلید عالم شده باشد (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۵۹).

این یعنی هیچ‌کدام از نصوص، شرط اجتهاد را نمی‌رسانند. بلکه نصوص، دال بر اعتبار علم و آگاهی به احکام و قوانین و ضوابط قضا است.

ج- اجماع

شهید ثانی برای شرط اجتهاد در قاضی، ادعای اجماع کرده و می‌گوید: «قاضی باید مجتهد مطلق باشد تا بتواند منصب قضا را اشغال و فصل خصومت کند» (عاملی، ۱۴۱۰: ۲۳). فقهایی مانند شهید ثانی و صاحب ریاض معتقدند که علاوه بر آیات و روایات، اجماع فقها نیز دلالت بر اعتبار اجتهاد در قاضی دارد. (طباطبایی، ۱۴۲۵: ۳)

۷-۵ ذکوریت

شرط ذکوریت در قاضی، از موضوعات اختلافی بین فقهای اسلامی است. برخی از فقهای متأخر، ذکوریت را شرط دانسته و برخی دیگر آن را برای منصب قضاوت قبول ندارند، لذا قضاوت زنان را نیز جایز می‌دانند. از میان فقهای متأخر، حضرت آیت الله فیاض است که ذکوریت را در قاضی شرط نمی‌داند و قضاوت زنان را نیز درست و صحیح می‌داند. آیت الله محسنی (ره) درباره شرط ذکوریت در قضاوت می‌گوید:

روایات مربوطه دلالت بر شرط ذکوریت دارد و اینکه گفته شده در مقابل این روایات اطلاق برخی از آیاتی که دلالت بر وجوب قضاوت دارد، شامل زنان نیز می‌شود، قابل پذیرش نیست. از این باب که این وجوب از نوع وجوب تجهیز میت است و نیاز به اذن ولی دارد. بنابراین نسبت به صحت قضاوت باید گفت که اذن ولی در جواز قضاوت زن لازم و ضروری است (محسنی (ره)، ۱۴۰۴: ۲۲).

بنابراین، برای این مورد نیز برخی ادله‌های اعتباری بیان شده است که در ادامه به بیان آن پرداخته خواهد شد.

الف - سنت

برای اثبات شرط ذکوریت در قاضی، فقها به روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ استناد کرده‌اند. حضرت در این روایت فرمودند: «لیس علی النساء جمعة ولا جماعة ولا اذان ولا اقامة ولا عیادة مریض - الیان قال - ولا تولی القضاء...» (حرعاملی، ۱۴۱۰: ۶). صاحب جواهر و برخی از فقها با تمسک به این روایت، شرط ذکوریت را در قاضی اثبات کرده‌اند و معتقدند که بر زنان سزاوار نیست که در مجالس مردان حاضر شوند و در میان آن‌ها قضاوت کنند.

البته در ضعیف بودن سند روایت، شکی نیست. چنانکه برخی از فقها ضعف آن را قبول داشته و به آن تصریح کرده‌اند. لکن معتقدند که با عمل اصحاب، ضعف سند روایت جبران می‌شود؛ اما شایان ذکر است که قدما به این روایت عمل نکرده‌اند و اساساً عده‌ای از آن‌ها چنین شرطی را جزو شرایط قاضی ذکر نکرده‌اند. بلکه تنها به سه شرط تصریح کرده‌اند که عبارت است از عقل، علم و کمال. با تأمل در مضمون روایت و آنچه در صدر آن آمده، درمی‌یابیم که ظاهراً روایت مذکور، نفی الزام از زنان می‌کند، و این منافات با اباحه ندارد. بدین معنا که قضاوت بر زنان واجب و لازم نیست؛ زیرا منصب قضا بر کسانی که صلاحیت چنین منصبی را دارند، واجب کفایی است. لذا چنین حکمی (وجوب کفایی) از زنان نفی شده است.

مستفاد از روایت مذکور، نفی الزام و وجوب قضاوت از زنان است. در نتیجه دلالت بر اشتراط ذکوریت در قاضی نداشته و ظاهراً منافاتی با جواز قضاوت برای زنان ندارد.

به نظر می‌رسد نفی نماز جمعه، اذان و اقامه و قضاوت از زنان، تخفیفی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای زنان قائل شده است؛ زیرا هرکدام از این اعمال، مستلزم مشقاتی است که شارع مقدس، زنان را از انجام آن‌ها معاف کرده و حکم تکلیفی (وجوب) را از آن‌ها برداشته است. لکن این معافیت دلالت بر عدم نفوذ و حرمت اعمال مذکور (در روایت) برای زنان ندارد و نیز مقام قضا و رسیدگی میان مردم، چون از اموری بسیار حساس و خطیر بوده است، مشقتی‌های فراوانی نیز دارد. به همین جهت بهتر است زنان این منصب را به عهده نگیرند.

ب- اجماع

اکثر متأخرین نسبت به اشتراط ذکوریت در قاضی، ادعای اجماع کرده‌اند. لکن به نظر می‌رسد که این دلیل از دلایل معتبر نباشد؛ زیرا اجماع در صورتی که کاشف از رأی معصوم علیه السلام باشد، حجت است و چون اکثر متقدمین چنین شرطی را برای قاضی ذکر نکرده‌اند، قابل تأمل است.

نتیجه‌گیری

از مباحث این تحقیق، این نتایج به دست می‌آید: اولاً بر اساس آنچه در منابع دینی آمده، قضاوت در ایجاد و حفظ نظم اجتماعی نقش بسیار اساسی دارد. پس با توجه به اهمیت آن دارای احکام و شرایط سختی است که تمام کسانی که متصدی مقام قضاوت می‌شوند، باید آن شرایط را دارا باشند. ثانیاً آن شرایط نسبت به همدیگر متفاوت است، برخی موارد از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است که وجود آن برای ایجاد نظم و امنیت اجتماعی ضروری است؛ مانند عدالت. اگر قاضی عدالت نداشته باشد، ممکن است در قضاوت‌هایش حقوق افراد ضعیف پایمال شود. یا اگر صداقت نداشته باشد، ممکن است با امنیت و حیثیت کشور معامله کند.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقایس اللغة، قم: نشر دفتر تبلیغات.
۲. ابن منظور، جمال الدین، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار الفكر للطباعة والنشر.
۳. آشتیانی، محمد حسن، (۱۴۲۵ق)، کتاب القضاء، کک: انتشارات زهیر.
۴. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، (۱۴۲۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: نشر دارالعلم.
۵. بیهقی، (بی تا)، سنن بیهقی، بی جا: بی نا.
۶. حایری طباطبایی، سید علی، (۱۴۱۸ق)، ریاض المسایل، کتاب القضاء والشهادة، قم: موسسه آل البيت.
۷. حر عاملی، محمد، (بی تا)، وسایل الشیعه، قم: موسسه آل البيت علیہ السلام.
۸. حلی، ابن ادریس، (۱۴۱۰ق)، السرایر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: جامعه مدرسین.
۹. خمینی، روح الله، (بی تا)، تحریر الوسیله، قم: موسسه تنظیم نشر آثار آیت الله خمینی.
۱۰. صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، من لایحضر الفقه، قم: نشر جامعه مدرسین.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، قم: نشر جامعه مدرسین.
۱۲. -----، (۱۳۸۷)، المبسوط فی الفقه الامامیه، تهران: نشر المرتضویه.
۱۳. عاملی شهیدثانی، زین الدین، (۱۴۱۰ق)، روضتة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم: نشر داروی.
۱۴. فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۰ق)، الشهاب الثاقب، بیروت: موسسه الاعلمی.
۱۵. قرشی، سید علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، قاموس القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. کاظمی، جواد بن سعد، (بی تا)، مسالک الافهام، بی جا: بی نا.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۱۰ق)، بحار الانوار، بیروت: موسسه الطبع والنشر.
۱۸. محسنی (ره)، آصف، (۱۴۰۴ق)، القضاء والشهادة، بی جا: بی نا.
۱۹. محقق حلی، نجم الدین، (۱۴۰۸)، شرایع الاسلام فی الحلال والحرام، قم: نشر اسماعلیان.
۲۰. معین، محمد، (بی تا) فرهنگ فارسی.
۲۱. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام، بیروت: دار احیاء التراث.